

زندگی سیاسی چرچیل

مترجم

شهرزاد فقیهی

فصل اول

سیاست فامیلی ۱۸۷۷-۱۸۴۹

تورنر گفت: «از بدو حرکت انگلستان جوان به سوی ترقی، بارها توریسم احیاء و بازبینی شده است.»

گفتم: «ولی هیچ کس اسباب تأثیر و نفوذ پایدار ماندگار آن را فراهم نیاورد است. و این خصیصه محافظه کاری انگلیسی است که همیشه پیشرونده و احیاء شدنی است. من فکر می کنم، پس از تصمیم نسنجیده ای که هنگام عکس العملی که قرار بود وظیفه مرا در قبال حزبم به من یادآوری کند، اتخاذ کردم، و دیتون از حضور ما دوری می جست. سپس سوءظنهایی را که تورنر مسلسل وار در پشت میز بر من وارد کرد به یاد می آورم. او گفت: تو نمی توانی کشور را با چنان کودکان جسور و بی ادبی هدایت کنی. آنچه بتوانی آراستوکران ها را به آن نام بخوانی، بواقع کودکان جسور و بی پروا است. آنها از همه چیز سهم زیادی دارند جز تجربه ای نیروبخش. چپ گفت: کودکان را همیشه می توان تربیت کرد.

تورنر پاسخ داد: من از کودکان جسور و بی پروا سخن راندم
اچ. جی. ولز، ماکیا ولی جدید (۱۹۱۱)

بخش اول

اگر مهمترین نکته پیشینه لرد رندلف چرچیل آن است که پیشینه ای دوک تبار بود دومین نکته مهم آن این است که فقیر و بی تنه بود. دوک هفتم مالبورو، صاحب ارثیه ای شده بود که با ولخرجی کاسته شد. زمانی که پسرانش همچون خود وی به اسرافکاری رو آورد تصمیم گرفت چوب حراج بر دارایی ها بزند تا توازنی برقرار گردد. اطمینان خاطر فقط با ازدواج های آمریکایی نسل های بعدی حاصل آمد؛ و

در این هنگام بود که خانواده به استفاده مناسب از پول اندیشید. فقر در آن زمان و نیز در حال حاضر امری نسبی است. دوک هفتم، خود هیچ ذوق و تفریح پر خرج و گرانی جز قایقرانی نداشت. ولی ضرورت‌های مقام اجتماعی‌اش نظیر پذیرایی از ولیعهد آلمان و پرنس ولز و بعدها هزینه‌های وی در مقام نیابت سلطنت ایرلند سبب گردید که طی ۲۰ سال آخر زندگی‌اش، ملک بلنهایم، با فروش مستمر زمین، ذخایر انبارها و گنجینه‌های هنری تقلیل یابد. در سال ۱۸۷۷ نشریهٔ تروت به او نسبت داد که نه فقط منزلش را در میدان سنت جیمز به نرخ گزاف اجاره می‌دهد که فهرست مهمانانش را نیز به مستأجران جاه طلب خویش تفویض می‌کند.^۱

در اوان جوانی لرد رندلف - متولد سال ۱۸۴۹ - این امر برای آینده بهتر بود،^۲ ولی خانواده با فروتنی تمام در خانه‌ای کوچک در گوشهٔ پارک بلنهایم زندگی می‌کردند تا اینکه پدرش در سال ۱۸۵۷ موفقیت‌هایی کسب کرد. دوک هفتم و همسرش فرانسوز، دختر ارشد مارکی سوم لاندن دری، هشت فرزند در قید حیات داشتند: لرد رندلف، برادر بزرگترش مارکی بلندفورد و شش دختر: کورنلیا، فانی،

۱. نشریهٔ تروت، ۱۶ اوت ۱۸۷۷، روزنامهٔ آکسفورد، فهرستی طولانی از دیدارهای مقامات سلطنت در اوایل دههٔ هفتاد دارد. ما نظر به امور مالی، در سال ۱۸۶۲، دارایی‌ها در ویلت شایر و شراب شایر به مبلغ کل شش رقمی فروخته شدند (بلنهایم (Mss , A/VI/32) در سال ۱۸۷۴، ۴ مایل مربع از بوکینگهام شایر به مبلغ ۲۲۰/۰۰۰ پوند با بارون فردیناند دو روچیلد فروخته شد؛ حدوداً در همان زمان، موجودی انبار مزرعهٔ بلنهایم به مزایده گذاشته شد، دوک تمام امور زراعتی را نیز واگذار نمود. (مورینگ پست ۱۴ سپتامبر ۱۸۷۴؛ گاه شمار هفتگی آکسفورد شایر، ۲۶ اوت ۱۸۷۴) یک سال بعد کلیکسیون معروف خانوادگی سنگ‌ها و جواهرات نقش برجسته، که توسط دوک به مبلغ ۶۰/۰۰۰ پوند ارزش گذاری شده بود توسط آگنیوس به نیابت از آقای براتلو از بتلزون پارک بدفورد شایر به مبلغ ۳۵۰۰۰ پوند خریداری گردید (آکسفورد تایمز، ۳ ژوئیه ۱۸۷۹). کاپخانه ساندولند بعدها، آن را به مبلغ ۴۵۰۰۰ پوند از آن خود کرد چرچیل در نامه‌ای در سال ۱۸۸۳ به برادرش این حراج‌ها را برشمرد و از او تقاضا کرد به پیروی از سنت، تابلوهای نقاشی را نفروشد (نامهٔ چرچیل به دوک هشتم، ۱۲ اوت ۱۸۸۳، بلنهایم (MssF/IV/3)).

۲. جزئیات مشروحی از دوران کودکی چرچیل در کتاب لرد رندلف چرچیل به قلم دبلیو. اس. چرچیل (لندن، ۱۹۰۶، دو جلد، که از این پس با عنوان «کتاب دبلیو. اس. چرچیل» ذکر می‌شود)، دیده خواهد شد و در کتاب آر. رُذ جیمز با عنوان لرد رندلف چرچی (لندن، ۱۹۵۹؛ که از پس تحت عبارت «کتاب آر. آر جیمز» آورده می‌شود) بازگویی می‌شود. توجه اصلی من در این فصل بیشتر بر ترسیم مضمون‌هایی است که در کل کتاب به آنها خواهیم رسید و نه نقل دوبارهٔ داستان.

آن، جور جیانا، سارا، رزاموند. آنها والدینی با فکر عاقل بودند؛ به همان اندازه که بر پسران سخت نمی‌گرفتند و ایشان را آزاد می‌گذاشتند با دختران، جدی رفتار می‌کردند. تند و تیزترین اشارات در این باره در خاطرات لید رندلف به چشم می‌خورد و تصویری محترمانه‌تر از لرد راندلف در خاطرات پسرش آمده است. هر دو این اشاره بر مطالبی دارند که در مدرک دیگری است: و آن اینکه خانواده، هم دوک و هم دوشس تجسم یک نسبت سیاسی محکم بودند. دوک قبل از کسب مقام جانشینی ریاست خانواده، به ووداستاک بازگشته بود و به شدت باگرایش‌های لیبرالی برادرش در خصوص عوارض کلیسا به مبارزه پرداخت و برادرش بر وی غلبه کرد. با اصلاح لایحه مقررات عبادت و تماز دسته جمعی به مجلس لردها پیوست. دوشس نیز از خانواده‌ای با سنت سیاسی دیرینه بود، مادرش میزبان محافل بزرگ و برجسته سیاسی و دوست نزدیک دیزرائیلی بود که اغلب به بلنهایم رفت و آمد می‌کرد. او (دیزرائیل) توجهی صمیمانه به توانایی‌های لرد رندلف و دوستش لرد رزیری (پسر خش سیمایی که از خجالت سرخ می‌شود)^۱ نشان داد و تقاضاهای سرلرد انور گست شوهر لیدی کورنلیا که در حال صعود از نردبان ترقی بود در خصوص ارتقاء به مقام اشرافیت گوش سپرد. دوشس گرایش قوی به سیاست و جناح آزادگی و برای کلیسای انگلیکان داشت. پسرش او را رومی منفور به تلخی زهر می‌خواند (شاید به آن دلیل که خواهر او لیدی بورناگنیلتن و همسر برادرش لیدی لاندن دری هر دو به مذهب کاتولیک روم گرویدند) و اگر چه بلنهایم به هیچ وجه حال و هوایی روشنفکرانه نداشت ولی در آنجا، موج باورهای ذهنی و اعتقادات رواج داشت، اگر چه عمیقاً تجزیه و تحلیل نمی‌شدند.

اثری که این محیط بر آینده پسر دوم خانواده گذشت، جای بحث و تأمل دارد؛ ولی مشخصاً بر روش والدینش برای هدایت وی تأثیر گذارد. برادر بزرگتر وی، وارث قلمرو دوک نشین را، پسری باهوش لیک بد سرشت می‌شناختند و لرد رندلف از او ان جوانی محور آمل و آرزوهای والدینش در کارهای عام‌المنفعه بود. نامه‌های پدرش به او هنگام نوجوانی، نشانگر حاکی از تلاش دائمی برای منع او از

۱. دبلو. اس. چرچیل، همان منبع، ۳۰ برای سرخ گونه رزیری L.HJ، ۴ اکتبر ۱۸۸۱، جلد ۳۴۸، صفحه ۲۲۹ را ملاحظه کنید.

خود رأیی و لجاجت است در حالیکه قبلاً به او اختیار زیادی داده بودند و از رسوایی‌ها، جسارت‌ها، بی‌فکری‌ها، و منازعات بسیار برای وی سخن می‌راندند: «همچنان که بزرگتر می‌شوی، خودت را می‌شناسی، اگر کنترل زبان خود را نداشته باشی، همیشه برخوردهای ناپسند خواهی داشت. محبوبیت کسب نمی‌کنی و دوستان کمی در کنارت می‌مانند.... حقیقت را بگویم، ترسم از آن است که بسیار ناشکیبا هستی و سعی در کنترل خود نداری، آنگاه که برای حقوق فرضی خود پافشاری می‌کنی و یا با رفقای نامناسب مواجه می‌شوی، از درک وظایف عاجز شده، به زبان و خلقت اجازه می‌دهی در عرصه‌ای بسیار بد بتازند»^۱.

هم عصران، نه فقط شور و جذبه وجودی که تند مزاجی‌اش را نیز به یاد داشتند.^۲ پس از گذراندن یک دوره پیش دبستانی مرسوم، به اتیون رفت که آنجا چهره‌ای سرطمطراق ولی اندکی عوامانه کسب کرد بر خلاف وی، دوستش، لرد دالمنی – رزبری آتی – با خلق و خویی محتاط و گربه صفت یاد می‌شود در طی عمر کوتاهش از نظر شخصیت، و به طور عجیبی از نظر ظاهر خیلی بیشتر نشان می‌داد. با قدی معمولی، لاغری، خستگی ناپذیری، و چشمان برجسته و نسبتاً هیپنوتیسمی او همیشه این اسکان را فراهم می‌ساخت که او را همچون یک بچه مدرسه‌ای خواند؛ خنده‌ای پلشت و گستاخی بسیار آمیزه تصویر فوق بود: تمایل به جدیتی نمایشی، که توسط برخی از دوستان بچگی‌اش ملاحظه شده، ممکن است بیانگر اعماق روحی او باشد که بایستی بررسی بشود. ولی باید به خاطر آورده شود که در طول زندگی عاشق انسان‌های نگران کننده با رفتار غیر منتظره بود. با توانایی تغییر حال، از جذابیتی نوازشگر به رفتاری تلخ آزار دهنده – و عدم خودداری و کنترل نفس که پدرش بر آن تأکید می‌ورزید از خصوصیات ثابت وی بود؛ و حضور

۱. نقل شده در آر. آر. جیمز. صفحه ۲۳ (در بلنهایم A/V/10) برای پذیرش تأثیرات ترتیب آزاد و میدان دادن به بچه در اوان کودکی از جانب مادر چرچیل. کتاب دبلیو. اس. چرچیل، همان صفحات ۱۴ – ۱۵ را ملاحظه کنید.

۲. برای مثال کتاب «خاطرات» به قلم لرد رازیل (لندن، سال ۱۹۱۵)؛ کتاب «هفت سال در ایتون» جی برنسیلی ریچاردز (لندن، سال ۱۸۸۳) صفحات ۳ – ۳۷۲؛ و کتاب «تی، ایچ، اس، اسکات با عنوان» رندالف اسپنسر چرچیل به عنوان محصولی از زمان خود یک رساله شخصی و سیاسی (لندن ۱۸۹۵، از این پس اسکات خوانده می‌شود) فصل ۲

ذهنی که غالباً در آینده و با احتیاط لفظ نوبغ بر آن اطلاق شد، لیکن، نبوغی که همیشه خود را در سلسله کردارهای نامعقول پس از یک دوره طولانی تنبلی نشان داد. احتمال آن هست که او درباره ناآگاهی خود بسیار مبالغه کرده باشد، داستان‌هایی نظیر داستان **ایرونیگ** درباره درک کامل چرچیل از شکسپیر - برای سرگرمی خود - با دیدن اتفاقی یک نمایشنامه و با خواندن «**هاملت**» برای اطلاع از چگونگی پایان آن، احتمالاً همگی، داستان‌هایی ساختگی هستند. ولی در آینده، دوستان سیاسی من او (که با آنها بهتر از هم سن و سال‌هایش کنار می‌آمد)، از او به عنوان یک انسان وحشی فوق‌العاده یاد می‌کردند. روزی **هارکورت** به شخصی که این نکته را مطرح ساخت، گفت «البته او فردی تحصیلکرده نیست. اگر چنین بود، خراب می‌شد».

در مدرسه محبوب نبود و مرتب با دردرس مواجه می‌شد و پدرش او را تهدید به طرد کردن، می‌نمود. در آن زمان، **مدرسه اتیون** دوران اصلاحات آموزشی را می‌گذراند ولی معلم‌های چرچیل در او قوای تحصیلی و فراگیری کمی را می‌دیدند همانگونه یکی از ایشان با افسوس به پدرش نوشت. لرد رندلف خودش، بیشتر مایل است توانایی‌هایش را برآورده کند.^۱ و خواست که به **بالیول** برود: بهر حال در امتحانات ورودی سال ۱۸۶۷ رد شد و به مدرسه‌ای شلوغ در نزدیکی **ایلس بری** رفت. معلم سرخانه او **کشیش لانویل داوئن رامر** اولین پسرعموی عموی چرچیل، **لرد برتالینگتن** بود و دو ماه قبل از ورود ب شاگردش به مورتن در سال ۱۸۶۸ مدت دو ماه همراه با وی به خارجه سفرکرد. (بعدها به سبب کمک‌های شایان شوهر خواهر چرچیل، **سرایورگست** زندگی آرامی در **ولمیورن** داشت). به نظر می‌رسد مسئله آکسفورد، امری اتفاقی بوده است؛ او بیشتر وقت خود را در خانه و یا به شکار می‌گذراند. مطالعاتش بسیار نامنظم بود و حتی پسرش که با وفاداری تمام مدعی گرایشات خردمندانه و روشنفکرانه در پدرش بود، می‌تواند فقط از سر کتاب خوانده شده یعنی **انجیل**، **گیبون** و **ژوراکس** نام ببرد. علاقه‌اش به شطرنج زبانزد عام و خاص اقامتش در **مرتن** بود. در یک چشم به هم زدن توانایی و استعداد او در شناخت افراد در یک نگاه و صفت ممیزه او بود. و با دوره‌ای کار و تلاش قبل از

۱. نامه کشیش لانویل دایره به دوشس مالبورو، ۱۹ مارس ۱۸۶۷ (بلنهایم Mss A/IV/9).

امتحانات آخر سال در دسامبر ۱۸۷۰، رتبه دوم را برای خود حفظ کرد. معلم سرخانه‌اش، ماندیل کریتون فکر کرد که او حتی بهتر از این هم می‌توانست باشد. (دَمَر که هنوز سنت‌دار ایشان بود به دوشس گفت: که رتبه دومی او به همان اندازه رتبه اول خوب است.) و پیشنهاد کرد که چرچیل یک مورخ حرفه‌ای بشود. و کار ضبط و ترتیب اسناد در اداره بایگانی تکمیل کند)^۱ سپس مدت یک سال اروپا را سیاحت کرد، دوره‌ای که مدارک و اسناد کمی از آن وجود دارد. مدتی را نیز در ایشل اتریش سپری کرد و جنگ فرانسه – پروس را مقوله‌ای جالب یافت، پسرش این دوران را «دوران تفنّن و زمان ارتقاء دانش و آگاهی در جهات گوناگون و رّای محدودیت‌های تحصیلات دانشگاهی» تعریف کرد.

علیرغم بسط افق دیدگاه‌هایش بدین ترتیب، علاقه چرچیل معطوف به بلنهایم و ووداستاک باقی ماند درست مانند زمانی که در آکسفورد بود. به منظور مطالعه برای امتحانات آخر سال تفریح باگروه سگ‌های تازی راکنار گذاشته بود که خود در اینبار می‌گوید. «سرگرمی و مشغولیتی در ییلاق به من داده بود که قبلاً نداشتم»، ولی در انجمن کشاورزی و باغداری فعال باقی ماند و در سال ۱۸۷۳ به ریاست آن برگزیده شد و در فعالیت‌های شاخه محلی گروه قدیمی جنگلبانان بسیار سهم بود و در سال ۱۸۸۰ به ریاست آن برگزیده شد. برپایی نمایشگاه سالانه محصولات کشاورزی مدیون حمایت‌های جناب دوک بود و در یک چنین مراسمی بود که چرچیل اولین نطق جنجال برانگیزد و داغ خود را در سال ۱۸۷۷ ایراد کرد. در زمانی که به نمایندگی از شهرستان کوجکشان محضر پارلمان بود نیز خود را درگیر فعالیت‌های نظیر اعاده و اصلاح کلیسای ووداستاک کرد؛ ولی همیشه منافع محلی را با وظیفه‌شناسی دنبال می‌کرد.^۲

به همین ترتیب، کرسی قاضی دادگاه بخش را از سن بسیار کم اشغال کرد گرچه نه کاملاً مختار و مقتدرانه. در سال ۱۸۷۳ به نامزدش چنین نوشت «ساعات زیادی از امروز بعد از ظهراً به ریاست دادگاه گذشت و به جرأت بگویم اگر مرا آن چنان موثر و عاقل می‌دید، حتماً می‌خندیدی ولی حقیقت ۳ اطلاعات کمی از این کار

۱. نامه کریتون و دامریه دوشس، ۱۴ نوامبر و ۱۷ دسامبر، ۱۸۷۰، بلینهایم Mss A/IV/9

۲. در متون «ووداستاک» در نشریه آکسفورد تایمز اشارات زیادی را ملاحظه کنید (برای مثال ۳۰ ماه مه ۱۸۷۴،

۱۱ جولای ۱۸۷۴ و ۲۰ دسامبر ۱۸۷۴)

دارم ولی خوشبختانه وکیل بسیار مبرزی داریم که ما را در جایگاهمان استوار می‌دارد. این مطلب را جایی تکرار نکن»^۱ او چنین یادداشت‌هایی شکوه‌آمیزی نیز از حضور در جلسات مربوط به امور کلیسا و بهداشت شهر نوشت. همین زمان، در انتخابات عمومی سال ۱۸۷۴ که در واقع برای شهرستان فامیلی بود، شرکت کرد و به اندازه کافی تلاش کرده که همچون یک شخصیت برجسته محلی با حسن وظیفه‌شناسی، قلمداد شود. به سبب ماجرای مفوضی که در دوران اقامتش در آکسفورد داشت، و در یک حمله هر دو نویسندگان شرح حالش، را نادیده انگاشتند ولی شور و هیاهوی محلی بسیاری را برانگیخت این موفقیتی فراتر از آن چیزی بود که ممکن است به نظر رسد این ماجرا به طرزی خاص شروع شد با خودنمایی چرچیل در یم میهمانی شان دانشجویان در هتل رندلف آکسفورد در تاریخ ۴ مارس ۱۸۷۰، هنگامیکه مست لایعقل پس از صرف شام از هتل رندلف خارج می‌شدند با دو پلیس مواجه شدند که چرچیل یکی از ایشان را به سویی پرتاب کرد و مورد حملات پی در پی قرار داد بگونه‌ای که کلاه او در این جریان گم شد. پس از اندکی مشاجره چرچیل به پلیسی که پارتریج نام داشت، پیشنهاد پول داد و این دعوی در ۱۵ مارس در دادگاه خاتمه یافت جایی که چرچیل دفاعیه خود را بر عهده گرفت. وی ده نسبت برای حمله به پلیس جریمه شد ولی از اتهام مستی و برهم زدن نظم عمومی تبرئه شد.

به هر حال چرچیل علیرغم تمایل دانشگاه که از پدرش تقاضا کرده بود او را ببرد، علیه پاسبان پارتریج اقامه دعوی کرد که گواهی دروغ داده است. در این مورد او ادعا کرد که به پلیس حمله نکرده بود، پیشنهاد و پول به او نداده و مست نبوده (گرچه اظهار داشته بود که به وقت صرف شام، یک بطر شراب نوشیده، از روی صندلی‌ها پریده و لیوان‌ها را شکسته است). شهادت دوستان چرچیل و همراهان او کاملاً مغایر صحبت‌های آن پلیس موضوعات مورد بحث بود؛ ولی شهادت **آلفرد رن** مستخدم هتل رندلف که اظهار داشت.

مقدار زیادی شامپاین، شراب سفید، شری، شراب قرمز، پرت، و پانچ نوشیده

۱. نامه چرچیل به جنی جروم ۳۰ سپتامبر ۱۸۷۳، CHAR ۲۸/۲. نامه‌های دیگر از این سری نامه‌ها، حضور مرتب وی را در طول این زمستان بر کرسی قضاوت نشان می‌دهد.

شده است چرچیل شراب بر زمین ریخته و با دستگاه سرد کن او را تهدید کرده است همه چیز را بر هم ریخت. ناگهان پس از یک مشورت ۵ ساعته، اتهامات گواهی دروغ علیه پارتیج رد شدند، قضات، مسئله شهادت و گواهی متناقض را با اتخاذ این نظر و رأی که این دعوی، هویتی مخدوش دارد، فیصله دادند.^۱

در این زمان، قضیه انتشار گسترده‌ای یافته بود، در تایمز، دیلی تلگراف، دیلی نیوز و همچنین در روزنامه‌های محلی. گذشته از بوجود آمدن یک موضوع پرتضاد قدیمی توأم با همدردی عمومی نسبت به پلیس تیره روز موقعیت دوک هم به عنوان آقا و ارباب محلی موضوع را داغ‌تر می‌کرد. ولی اوضاع بدتری در پیش بود شهادت آلفرد رِن که محقق شده بود، مهم بود او پس از چندی از کار در هتل برکنار شد. نشریه آکسفورد تایمز مسبب آن را چرچیل دانست که به مدیر هتل اعلام کرده بود تا زمانی که رِن در آنجا مشغول بکار باشد و دیگر به هتل رندلف نخواهد رفت و ایشان را مورد الطاف خود قرار نخواهد داد. ماجرا صورت دیگری به خود گرفت و رِن یک قهرمان محلی شد، یک باره از جانب هوادارانش، چندین موقعیت شغلی به وی پیشنهاد گشت. نشریه آکسفورد تایمز که همیشه به زعم خود آماده حمله به عرض ارادت‌های چاپلوسانه به قدرت و اقتدار دوک بود، مالبورو را متهم به گمراهی قضاوت و داوری محلی کرد.^۲ آکسفورد کرونیکل نیز که معمولاً طرفدار و آنها بود، جانب رِن را گرفت و در مقاله‌ای بسیار مؤثر و محکم به چرچیل حمله کرد. در همین زمان بود که دوستان ورزشکار چرچیل ضیافت شامی به افتخار و در ووداستاک برگزار کردند و دلیل اصلی آن ظاهراً انحلال دسته سگ‌های شکاری او در بلنهایم بود. همچنین دو ماه قبل به من قانونی رسیده بود. لیکن چنین به نظر می‌آمد که این مهمانی به نوعی ژست اتحاد و یک پارچگی است. «آکسفورد تایمز»

۱. سرمقاله را در نشریه آکسفورد کرونیکل، ۲ آوریل ۱۸۷۰ و آکسفورد تایمز ۲۶ مارس، ۲ آوریل، ۳۰ آوریل ۱۸۷۰ را ملاحظه کنید همچنین به نامه آر. هاوکیتر به دوک، ۱۹ مارس ۱۸۷۰ (بلنهایم A/IV/9) ببینید: هاوکیتر تصدیق کرد که چرچیل و همراهانش کاملاً مست بودند و دعوی باید دروغ باشد ولی دوک حاضر نبود از حرف خود برگردد.

۲. برای مثال حملاتی را که دوک کرده به جهت لثامت وی از امتناع واگذاری زمین برای احداث ساختمان مدرسه، در نشریه آکسفورد تایمز ۲۶ مارس ۱۸۷۰ را ملاحظه کنید عدم حمایت او از بازرگانی ووداستاک همان جا سوم دسامبر ۱۸۷۰؛ و رفتار وی نسبت به اهالی منطقه همان جا. ۴ دسامبر ۱۸۶۹.

با بدبینی اعلام کرد که هیچ نماینده‌ای از روزنامه به جشن دعوت نشد. ولی «کرونیکل» دعوت شد و ناگزیر به چاپ سرمقاله‌ای اندک مدافعه و چاپلوسانه گردید.

«لرد رندلف ظاهری چنان آراسته برای خود ساخته است که برازنده پرتوافشانی است، دوستانی و همسایگانی که او را به عنوان یک نجیب‌زاده و ورزشکار تحسین می‌کنند و در لذت بازی شطرنج او را همراهی کرده‌اند، با اتخاذ روش انگلیسی دعوت به ضیافت شام احترام و نظر خود را به او نشان داده‌اند.... و طبیعی است که مردان ورزشکار بخواهند به گونه‌ای خصایل مردانگی و انسانیت رهبر و پیشرو خود را تقدیر کنند و اگر یک ضیافت شام عمومی از هیچ جاذبه تازه‌ای برخوردار نباشد که آن را یاد کرد حداقل به اندازه سایر میهمانی‌ها مناسب است و در پدید آوردن فرصت مناسب برای نشان دادن احساسات صمیمانه و احترام متقابل در آینده فوایدی دارد. نطق لرد رندلف در این مراسم، نمایانگر یک هوش و استعداد قوی بود و نشان می‌دهد که او از قابلیت‌ها و استعدادهای بسیار بالایی برخوردار است که مردان انگلیسی به طور اعم و کشاورز انگلیسی بطور اخص، آن را در افرادی که به واسطه استعداد موقعیت اجتماعی نشان تأثیر زیادی بر عصر و نسل خود می‌گذارند، تحسین می‌کنند».^۱

همه چیز کم و بیش خوب بود که خوب هم به پایان رسید؛ با مشکلی کاملاً مغایر مهمانی شام شش هفته گذشته در هتل رندلف مهمان افتخاری نطقی متواضعانه و جذاب ایراد کرد و امتنان خود را از کسانی که در باب مسئله تازیان شکاری به وی کمک کرده بودند، ابراز نمود. تعهد خود را به آکسفورد شایر اعلام و بیان داشت که هم‌اکنون، آینده «همچون برگ سبید و نانوشته» به نظر می‌رسد. لیکن همان‌طور که اکثر آن افراد دیده‌اند، آن برگ سبید و نانوشته قرار بود که با سیر طبیعی امور و بازگشت ناگهانی وی به شهرستان کوچک دوداستاک پر شود.

بخش دوم

فاصله میانی سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۴ به سفر و حضور در محافل اجتماعی

۱. آکسفورد کرونیکل، ۳۰ آوریل ۱۸۷۰.

سپری شد. در این زمان، راه چرچیل توسط برادر بزرگش **لرد بلندفورد** که مناسبات نزدیکی با یکدیگر داشتند و در عین حال، مجادله‌ها و مشاجرات صفت ممیزه آن بود، هموار شد. از مدت‌ها پیش، بلندفورد با رغبت تمام، شخصیت یک آدم هرزه تباه شده را برگزیده بود. پس از مرگ زودرس وی خاطرات معاصرانش، با احتیاط و پرهیز از او یاد می‌کرد. فردی که همیشه دوستدار همنشینی با افراد خاص و گلچین بود و در این خصوص خیلی هم پیش رفته بود.^۱ یکی از مقامات نه چندان سرشناس آشکارا و به قول خود وی از «گستاخی موروثی» هر دو برادر آزرده بود، بلندفورد را یک «جوجه مؤسس محافل» توصیف می‌کند. او خیلی سرسری و بی هدف به سیاست علاقه داشت به خصوص به امور خارجه، سیاستمداران خارجی و سرمایه‌گذاری که محافل مورد علاقه او را تشکیل می‌دادند. او برای عضویت در پارلمان قد علم کرده بود و بیش از هر چیز دیگر به لیبرالیسم گرایش داشت. در سال ۱۸۵۵ شایع شد که در ووداستاک به مخالفت با رندلف برخاسته است به هر حال برادران دوستان نزدیکی بوده (اگر چه ملاقات‌های توأم با اضطراب بلندفورد از نامزد برادرش در پاریس، چرچیل را بسیار مشوش ساخته بود) و شباهت‌های بسیاری به هم داشتند. حتی در نامه‌هایی که منجر به اختلاف شدید بین ایشان می‌شد، لحنی دوستانه وجود داشت. شدیدترین اختلاف از آنجا آغاز شد که بلندفورد قصد فروش و حراج کلکسیون بزرگ آثار هنری بنهیم را در سال ۱۸۸۳ کرد، زمانی که به مقام جانشینی رسید. وقتی چرچیل گفت نقاشی‌ها به عموم مردم تعلق دارد، بلندفورد به آرامی پاسخ داد من اصولاً محافظه‌کاری تو را آن چنان می‌بینم که چشم‌اندازی از تعهدات استوار و اندیشه و پندارهای مهذت را در جلوی دیدگان من می‌گشاید ولی بعد بلندفورد همه آثار هنری را فروخت.^۲

۱. برای مثال «خاطرات» لرد ردزویل «هفت سال در ایتون» به قلم برنیسلی ریچاردز، «خاطرات سانسور نشده» جی. ا. فیلد (لندن ۱۹۲۴) را ملاحظه کنید. خود چرچیل به ویلیام گرفته‌ام گفت: «اگر پدرش بلندفورد را نظارت کرده بود در زندگی اجتماعی جایگاه رفیعی کسب می‌کرد، ولی او از کودکی همیشه راه خود را می‌رفت. (نامه

گرنتهام به دیلیو. اس. چرچیل ۲۰ فوریه ۱۹۰۲، CHAR

۲. ۱۴ اوت ۱۸۸۳، بنهیم Mss.F/IV/۳، چرچیل بر بلند شدن «فریاد انزجار» حاصل از این کار تأکید کرد و نقاشی‌ها را امانتی خواند که بایستی به عنوان اضافات کلیسای ایرلند استفاده شود و فقط برای خلاصی از «مصیبت و بلا و عذاب غیر قابل اجتناب» (۱۲ اوت ۱۸۸۳)

خواهران چرچیل مناسبات کمتر صمیمانه‌ای با او داشتند. همچنین چند تن از آنها، دنباله‌رو سیاست لیبرالی بودند. در سال ۱۸۸۳، فانی با ادوارد مارجوری بانکز - لرد توید ماوث - دوست صمیمی لرد رندلف در اتیون و آکسفورد که از ستون‌های تشکّل‌های لیبرالی بود، ازدواج کرد. لیدی فانی یک میزبان متنفذ محافل لیبرالی شد و این زوج دوستان نزدیک چرچیل باقی ماندند. نامه‌های خصوصی او تنها یک مورد جدال جدی بین ایشان را نشان می‌دهد. در حالیکه او به ندرت با خواهرش گرنلیا و شوهرش، سِرایورگست - لرد ویمبورن - که اتفاقی به عضویت حزب لیبرال انتخاب شد، صحبت می‌کرد. درباره‌ی گست که متکبر و به صعود از نردبان ترقی مشهور بود و او را «مزدور» می‌خواندند می‌گفتند که از سال ۱۸۷۶، پافشاری زیادی برای دریافت لقب اعیانی می‌کند، دیزرائیلی از ملبوردها که بخاطر وی به او نزدیک شده بودند فقط توانست بپرسد که: او چه کار کرده است.^۱ هنگامی که بلندفورد لرد رندلف با دربار اختلاف پیدا کردند، خانواده‌ی گوست آشکارا و به صراحت جانب دیگر را گرفت که همین امر، شکافی عمیق بین آنها پدید آورد. از دیگر خواهران چرچیل «آن» با دوست وی «مارکی بومونت» ازدواج کرد و دوشس «راکس بورگ» شد. جورجیانا به همسری جرج گُرنُ - کُنت هاوآتی - درآمد (با جرج ناتانیل گُرنُ معروف اشتباه نشود) که بعدها یکی از پیروان سیاسی لرد رندلف شد. رزاموند، جوانترین خواهر، به او بسیار نزدیک بود ولی ازدواجش مورد تأیید او واقع نشد؛ از سارا کمتر یاد می‌شود تا بعداً در زندگی او بطور کلی، پیوند چرچیل با والدینش؛ پیوندی عمیق بود که با خطاهای تند آنان تغییر می‌کرد و این مسئله به خاطر رفتار شیدایی و پرزیر و بم او از جوانی بود و نامزدش نیز با اندک نگرانی آن را اشاره داد. بهترین تحلیل از شخصیت وی در تحقیق موجز و خردمندانه‌ی رزبری آمده است که علاوه بر این جنبه بر سرگردانی‌اش بین انزوا و اجتماعی بودن و سبکسری و غرور و جاه‌طلبی‌اش تأکید می‌ورزد.^۲

۱. گرچه با ادب تمام اضافه کرد که «هیچ برای من دلپذیرتر از آن نیست که نیمتاجی بر فرق کورنلیای عزیز بنشانم» (نشریات لیدی فامیلی، سردبیر جولیا کارت رایت ۱۸۸۳ - ۱۸۵۶ (لندن ۱۹۱۶)، صفحه ۳۶۵) به جاه‌طلبی‌های اجتماعی گوست، غالباً در ثروت و ویننی در دهه ۱۸۷۰ اشاره می‌شود.

۲. «کتاب لرد رندلف چرچیل» به قلم لرد رزبری (لندن ۱۹۰۶)؛ همچنین اسکات، صفحات ۳ - ۷۲. «هیچ مردی به اندازه من تهی نیست» احتمالاً اشاره دارد به زوال زندگی زناشویی‌اش، ولی او همیشه مستعد

رزبری مشخصاً اعتقاد داشت، که این ویژگی چرچیل حاصل عادت او در اعمال عادت گونه‌ او از وارونمایی و بسیار پرزرق و برق به سبک باروک بود و گاهی از مرز خود فریبی نیز فراتر می‌رفت. ممکن است نسل آینده به علل بنیادی‌ترین خصوصیت رفتاری وی پی ببرند. و به وقت بی خیالی، با چنین متظاهر و پرزرق و برق باقی می‌ماند صفت بچه مدرسه‌ای، صفتی است که به وسیله همه آنهایی که مطلبی درباره‌اش نوشته‌اند، استفاده شده است. ولی او از قبل با خصوصیت بیمار جسمی و روحی مشخص شده بود. واکنش‌های او در ابتدا نسبت به پیشینه‌اش، از جهت شخصی و سیاسی، واکنش‌هایی وظیفه شناسنامه و سرکشانه بود. و آن پیشینه آن چنان که به نظر می‌رسید، مطمئن نبود در این متن، نامزدی معروف و عجولانه‌اش با یک زیاروی بشاش آمریکایی پس از سه روز معاشقه در سال ۱۸۷۳ کمتر از آنچه به نظر ممکن است به نظر رسد، تعجب‌برانگیز است.^۱ جینی جروم، دختر نوزده ساله یک بازرگان نیویورک بسیار، با روح، سرزنده و جذاب بود و کما بیش عادت به یک زندگی شاد و پر جنب و جوش داشت به عقیده معاصرانش آن بود که چرچیل به خاطر ثروت جروم با او ازدواج کرده و این باور غیر محتمل به نظر می‌آید؛ گرچه لئونارد جروم بسیار ثروتمند و با مکتب بود، در یک ورشکستگی در سال ۱۸۷۳ بخش اعظم دارایی خود را از دست داده بود. چرچیل که خود تحقیقات لازم را درباره ثروت جروم انجام داده بود وقتی سعی می‌کرد سر مخالفت خانواده‌اش فائق آید بر چشم‌انداز سعادت و اقبال پدرزنش تأکید می‌ورزید. ولی پس از افشای حقیقت درباره ثروت جروم از طریق دوستان نیویورکی‌اشان دیگر

افسردگی‌های جدی و سخت بود.

۱. این وقایع مکرراً بازگو شده‌اند. خاطرات آر. آر. جیمز را ملاحظه کنید. صفحات ۳۹-۳۴، برگزین چرچیل و جولیان میشل در وست کتاب لیدی رندلف چرچیل: تصویری برخاسته از نامه‌ها (لندن ۱۹۷۴) Ch.I «خاطرات لیدی رندلف چرچیل» (لندن ۱۹۰۸) صفحه ۳۲ به قلم خانم جی. گوردن و آلیس وست دلبو. اس. چرچیل، همان جا صفحه ۹-۴۳ یک سند از لیدی رندلف به نام «خاطرات اولیه» در بایگانی ملنهایم (A/IV/۱۱) در خور توجه است ولی خیلی صحیح نیست یک سلسله از نامه‌های بین این زوج در چارت ول ترات، جزئیات کاملتری را مطرح می‌کند. آر. اس. چرچیل در کتاب «وینستون. اس. چرچیل». همان جلد: «جوانی» ۱۹۰۰-۱۸۷۴ کاملترین نسخه است. خاطرات سانسور نشده صفحه ۱/۲۹۹ ملاحظه کنند همچنین شایعه است در «کورت ژورنال» درباره جبهیزی با شکوه» دوشیزه جروم.

تحت تأثیر قرار نمی‌گرفتند.^۱ احتمالاً استدلال چرچیل در اینباره که ازدواج فرصتی برای گریز از کاهلی و بی‌ثمری که در آن دست و پا می‌زند، دست، استدلال قوی‌تری بود (جرم اطلاع داشت که چرچیل مشروب زیادی می‌نوشد و شخص رفیق بازی است).^۲

به هر حال پول بر دشواری‌های راه ازدواج فائق آمد. چرچیل در یک مرحله از سوی پدرش دوک مالبورو حمایت شد که به پدر زن آینده او گفت مگر اینکه هنگام فوت همسر چرچیل بدون وجود فرزند، تمام جهیزیه چرچیل منتقل شود، وگرنه همه چیز بین ما تمام می‌شود و او می‌تواند با پول مزخرفش هر کاری خواست بکند. مبلغ ۵۰/۰۰۰ پوند از سرمایه در سازمان‌های متعدد و سهام راه آهن به کار گرفته شد. و بارهن املاک وسیعی به ارزش ۳۰۰/۰۰۰ دلار، لرد رندلف و همسرش، ۲۰۰۰ پوند دریافت می‌کردند. دوک که تمام دارایی بوکینگهام شایر خود را همان سال فروخت و معروف به ورشکستگی شد، سالانه ۱۱۰۰ پوند به مبلغ فوق افزود و این وجه از واریز ۲۰/۰۰۰ پوند با کسر مبلغی که برای دیون لرد رندلف پرداخت می‌شد، محاسبه می‌گردید.^۳ این زوج خیلی سریع در سال ۱۸۷۴ در سفارت لندن

۱. نامهٔ ایچ. پاول را به چرچیل در سپتامبر ۱۸۷۷ ملاحظه کنید دربارهٔ سعادت جروم (بلنهایم A/IV/۶) و همچنین نامهٔ چرچیل به پدرش از کتاب ابلید. اس. چرچیل، همان صفحه ۴۰ تا ۴۱ او و دخترانش به مکتب بسیار مشهور هستند، بر این باورم که آنها اقبال خوبی دارند همچنین گزارشات مفصل به دست آمده توسط فرانسیس نولیز Francis Knollys، یک دوست خانوادگی چرچیل و آجودان سلطنتی پرنس ولز را بخوانید بلنهایم A/IV/I

۲. نامه‌های بدون تاریخ چرچیل به جنی جروم را ملاحظه کنید، بلنهایم A/IV/11، که به شدت این مسئله را انکار می‌کند؛ همچنین نامهٔ جی. جروم به چرچیل، مورخ ۴ نوامبر ۱۸۷۳ را ملاحظه کنید (CHAR ۲۸/۹۲). به هر حال جروم تصمیم می‌گیرد و متقاعد می‌شود که «این عالی است» - بزرگترین و مهمترین ازدواجی که یک آمریکایی از زمان دوشس لیدز کرده است [sic]: چرچیل و میشل، صفحه ۶۸ و در نزد نامزدش خلق و خوی گستاخی چرچیل بیشتر ترس برانگیز بود تا عدم اعتدال او در صرف مشروبات الکلی و به هر دوی اشتباهات خود اعتراف می‌کند: «در زندگی کوتاهم می‌ترسم که دشمنان زیادی برای خود تراشیده باشم، چرا که هیچ وقت اهمیتی ندادم با نسبت به کسانی که دوست ندارم، ادب را رعایت کنم» (چرچیل به جی. جروم، ۲۳ اکتبر ۱۸۷۳، CHAR ۲۸/۴۱)

۳. صورت حساب A/IV/۴ را در بلنهایم و برات CHAR ۲۸/۹۴ و خاطرات آر. آر. جیمز را ملاحظه کنید: او می‌گوید: بازده پولی که در آمریکا بر اساس شایعات ورشکستگی می‌رسید ۳/۰۰۰ پوند در سال بود. نامه‌های چرچیل به جی. جروم، نوامبر ۱۸۷۴، CHAR ۲۸/۴ (و مغرورانه آن را رد می‌کرد) مکاتبات

ازدواج کردند و دوک و دوشس علیرغم عدم حضور فاحش خود در مجلس، دعای خیر خوش را نثار ایشان کردند. در اواخر ماه مه با استقبال گرم و پر شوروی در ووداستارک روبرو شده و تازه داماد مصر نماینده شهرستان کوچک خود در پارلمان شد.

ازدواج او با این ترقی اجتماعی‌اش بی ارتباط نبود، لیدی رندلف در این مرحله از زندگی‌اش با شخصیتی هوشیار و جذاب ظاهر شد ولی به واقع هر دوی ایشان پس از ازدواج از روی عشق و احساساتشان رشد کردند و پس از ده سال، زندگی دور از هم را برگزیدند به هر حال در دوران نامزدی‌اشان جنی با تندی به او متذکر شد که او «از یک زندگی خوش بی هیچ مشغولیت خاص لذت می‌برد» و من دوست دارم به همان اندازه‌ای که باهوشی، جاه طلب هم باشی و مطمئنم که کارهای بزرگی انجام خواهی داد»^۱ در یکی دیگر از ژستهایش و در زمانی که بر سر امر ازدواج با خانواده خود اختلاف داشت، تهدید کرده بود که از تلاش و سینه چاک کردن برای ووداستاک دست برمی‌دارد. پس از ترک آکسفورد، همانطور که به جنی گفته بود، برای عضویت در پارلمان برای شهرستان فامیلی‌اش انتخاب شده بود، اعمال نفوذ و قدرت دوک در اقبال و پیروزی پارلمانی ووداستاک امری به ضرورت پنهانی ولی با اهمیت زیاد بود. لیبرال‌ها که جسارت اعتراض به این مسئله را داشتند. غالباً موضوع آزادی بردگان را به بلنهایم عنوان می‌کردند. هنری بارنت در سال ۱۸۶۴ به دوک خاطر نشان ساخت که مهمترین ترفند برای نامز انتخابات آن است که بنا بر خواست‌ها و گزارش‌هایی اهالی منطقه «و با مسئولیت خود» پیش رود و نهایتاً نفوذ شما به هنگام حل و فصل قضیه به میان آید».^۲ مکاتبات دوک و برادر خاطی‌اش لرد آلفرد تصور محکم و قاطع هر دو طرف را نسبت به حق مالکانه و مسلم خویش نشان می‌دهد. قانون انتخابات*^۳ قبل از انتخابات لرد رندلف پیش آمد ولی احتمالاً چنین نیست که تغییر عمده‌ای را ایجاد می‌کرد.

چرچیل با پدرش (بلنهایم F/IV) قول مساعدت و کمک‌های اقتصادی از سوی پدر همسرش نشان می‌دهد.
۱. نامه جنی جروم به چرچیل، ۲۶ سپتامبر ۱۸۷۳، CHAR ۲۸/۹۲. این ترجیع بند در بسیاری از نامه‌ها تکرار شده است.

۲. نامه بارنت به دوک هفتم، مورخ ۲۴ سپتامبر ۱۸۶۴ را ملاحظه کنید (بلنهایم F/IV/V) بارنت یک بانکدار معروف در لندن بود.
۳. Ballot ACT قانون انتخابات (معمولاً با رأی مخفی) توضیح مترجم.

نفوذ دوک هیچ پیروزی‌ای را به گونه کامل تضمین نمی‌کرد اگر لرد آلفرد در سال ۱۸۶۴ جسورانه قد علم کرده بود. بارنت انتظار یک مخالفت سرسختانه را می‌برد ولی این به جهت ارتباط‌های خود او با ووداستاک بود و تصور نمی‌شد هیچ نامزد لیبرال دیگری شانس داشته باشد مع‌هذا وقتی در اواخر سال ۱۸۷۳ زمان آن رسید که پردوک خود را آماده کسب قدرت کند، علیرغم ناآگاهی و نامناسب بودنش بود به عنوان یک نامزد انتخاباتی، انتظار انتخاب وی می‌رفت. لیکن وقتی در سال ۱۸۶۸، لیبرال‌ها، نام عمومی کنت اول میدلتون و دانشجوی کالج مرتون، جرج برودریک را به میان آوردند، تا اندازه‌ای از اطمینان خاطر کاسته شد، او با اختلاف ناچیز بیست و یک رأی از بارنت شکست خورده بود برودریک به حساب خویش بر سکوی انتخاباتی سیاسی سترده‌ای مبارزه و بسیار سنجیده از عداوت‌های محلی و آشوب مقابل قصر بلنهایم اجتناب کرد.^۱ ولی بر سر رأی اجباری گرفتن توسط نماینده دوک در نامه‌ای علنی با او درگیر شده بود: که لرد رندلف در مرتون کمی در آن دخالت کرد. در انتخابات بعدی، برودریک یک نامزد لیبرال احتمالی لحاظ شد. از سپتامبر ۱۸۷۳، در موقعیت‌های مناسبی نظیر ضیافت شام انجمن کشاورزی به حوزه انتخاباتی خویش معرفی شد. و با احساس وظیفه تمام این امور را برای نامزدش شرح داد:

[روزنامه‌ها] متن سخنرانی‌های مرا کوتاه کرده‌اند ولی آنها خیلی برجسته نبودند آنچنان که نتوانستم خیلی نگران‌شان باشم و به آنها اهمیت دهم یا درباره آنچه که قرار بود بگویم، تأمل زیادی کنم... خاطر دو یا سه تن از دوستان مرد را آسوده کردم و برخی از مخالفان انتخابات آینده را به سوی خود جلب نمودم... فکر می‌کردم احتمال زیادی وجود دارد به قبل از پایان سال، پارلمان منحل شود. همه تلاش خود را برای جلوگیری از اختلاف انجام می‌دهم از آنجا که عضو فعلی ووداستاک فردی کاملاً نامحبوب است، همیشه این امر مورد اختلاف و مشاجره بوده است، لیکن امیدوارم به دلیل اینکه مدتی طولانی در اینجا زندگی کرده‌ام و اینکه هر دو جناح را به خوبی می‌شناسم و عضو خانواده‌ای هستم که با اهالی شهرستان پیوندی نزدیک دارد، تمام این اوضاع در کمال آرامی مرتفع شود...

۱. «کتاب خاطرات و احساسات» به قلم جی. سی. برودریک (لندن، سال ۱۹۰۰) صفحه ۱۵۱

احتمالاً اگر عضو پارلمان بودم، و الدنیت دیدگاه بهتر و متعالی‌تر به من داشتند. به هر حال، هم اکنون هرگز نمی‌توانم برای چنین اموری اقدام کنم مگر آنکه فردی مانند تو را در کنار خود داشته باشم تا مرا مشهور و معروف نگاه دارد و در من علاقه و شهادت چنین چیزی ایجاد کند... ولی از همه اینها گذشته، زندگی جنجالی سیاسی هیچ جاذبه‌ای برای من ندارد چون ذاتی، آدمی ساکت هستم، از تبلیغات و دردسر متنفر و گریزانم.^۱

در این زمان بود که چرچیل تهدید کرد در صورت پافشاری دوک برای یک سال نامزدی قبل از ازدواج، هرگز برای به عضویت ووداستاک باقی نخواهد ماند پس از آنکه این تمهید را به کار بست، خود را مهیا نمود تا با درخواست‌های مستقیم و همچنین به وسیله نماینده محلی هاوکینز، بارنت را مجبور به استعفا کند بارنت در انتخابات آینده ملزم به کناره‌گیری شد، لیکن ترس چرچیل از آن بود که برودریک با حمایت جنبش کارگران زراعی، دوباره برای کسب این کرسی مبارزه کند به هر حال، در آن زمان برودریک و جوزف آرک احتمال دارد آقای بارنت به دلیل منافع حزب محافظه‌کار در شهرستان، ترغیب به کناره‌گیری شود.^۲

لیکن آقای بارنت ترغیب نشد و از آنجا که منتظر شد، چرچیل ترفندهای رایج را به کار بست، چنان که بحرانی سیاسی علیه کابینه لیبرال شکل گرفت. نظرات او آن گونه که در مکاتباتش مشهود است، خیلی غیر منتظره نبودند سخنرانی برایت در بیرمنگام، به سبب آنکه هیچگاه متن خطابه‌های کمونیستی افراطی را نمی‌خوانم، برایم آموزنده و خوشاینده نبود تقریباً ملال خاطر من را سبب شد. «امتناع ناگهانی بارنت از کناره‌گیری قبل از انتخابات عمومی»، چرچیل را مضطرب و عصبانی کرد... غیرممکن است در این روزهای مهم و حساس در خصوص رأی‌گیری در طبقات کارگر احساس امنیت کرد. دوشیزه جروم باید مقاله لرد سلیسبری را در «کوارترلی ریویو» درباره برنامه‌های رادیکال‌ها «بخوانید» که در چند صفحه، بینشی نسبت به احزاب در این کشور به شما می‌دهد و به شما می‌گوید که لرد رندلف شما برای کدام حزب یا دسته همیشه چنگ و دندان نشان می‌دهد» موضوع اصلی این نامه، تاریخ

۱. نامه‌های چرچیل به جی. جروم، ۱۹ و ۲۲ سپتامبر ۱۸۷۳. CHAR ۲۸/۲.

۲. ۲۷ اکتبر ۱۸۷۳، همان جا.

احتمالی انتخابات آینده است البته بیشتر به خاطر پیوستگی آن با تاریخ ازدواجشان تا مورد توجه بودن اصل قضیه. چرچیل با بهره‌گیری از مرادوات خانواده‌اش با محافل بالای سیاسی، راه خود را هموار کرد؛ دیزرائیلی در ملازمت پرنس ولز برای دیدار از بلنهایم در ماه دسامبر، صاحب شد با چرچیل از کارخانه دستکش بازی محلی و مدارس دیدن نماید.^۱ او بسیار نیک سرشت بود و ذره‌ای تردید و نگرانی هم بر خاطرش ننشست و مسلم است که تأثیر دارد.^۲

در ژانویه ۱۸۷۴، انتخاباتی که مدتی طولانی انتظارش می‌رفت، ناگهان اعلام شد و لرد رندلف را در راه پاریس پس از حضوری طولانی بر بستر احتضار خاله‌اش «پرتالینگتن»، در ایرلند باز داشت. بارنت با بی میلی خود را کنار کشید و مقام نامزدی محافظه‌کاران را به چرچیل سپرد. برفی از تبلیغات اولیه در جلسات پیگیری کار «که با اجازه پدرم در پارک برگزار می‌شد» مطابق انتظار بسیار مؤثر بودند، ولی روز بعد برودریک به ووداستاک آمد تا نامزدی‌اش را اعلام نماید، و اختلاف از اینجا آغاز شد برودریک یک نامزد انتخاباتی قوی و سرسخت بود. قبلاً از وی خواسته بودند تا برای نمایندگی «ایوشام» نامزد شود، و زمانی که به جای «ایوشام»، و «ووداستاک» را برگزید، اتحادیه کارگران زراعی او را حمایت کردند ولی در آینده احساس کرد، احتمالاً حمایتشان، باعث از دست دادن رأی بیشتری شد تا کسب آن. او همچنین احساس کرد، نفوذ مالبورو برای لرد رندلف «که بر نفوذ شخصی خود بسیار تکیه می‌کرد» فایده بسیار داشته است. (نرودریک که چرچیل از روزهای سپری شده در «مرتن» می‌شناخت، بعدها در آینده خصوصیت و استعداد گستاخی و بی پروایی وی را ستود ولی خیلی زود به این نتیجه رسید که: در وجود چرچیل چیزی نهفته است که در یک اسب، عامل اصلی شرارت به حساب می‌آید.^۲

مبارزه چرچیل در جبهه داخلی، توسط یارنت سرسخت، مشاور حقوقی محلی، هاوکینز، دوستانش نظیر کلنل توماس دوستان محافل اجتماعی نظیر استرنج

۱. ۲۳، ۲۴، ۲۶ اکتبر ۱۸۷۳ همان جا و ۱۳ دسامبر ۱۸۷۳ (۲۸/۳)

۲. برودریک، مشاهدات مکتوب؛ صفحه ۱۵۳ همچنین نامه‌ای از برودریک است که وعده دادن‌های پوچ را به کارگر آن زراعی رد می‌کند و توجه عموم را به این واقعیت جلب می‌کند که حوزه انتخاباتی در قبضه‌های خانوادگی است.

جوسلین و بلندفورد معروف که حضورش بر سکوی انتخابات بیش از کمک مصدع بود و خواهرانش رزاموند و آن که بر پشت اسبهایشان برای تبلیغ و زمینه چینی به دهکده‌های دور دست می‌رفتند، به پیش می‌رفت با این مبارزه به ظاهر اربابی تعجب نیست، در زمان دخالت دوک در این قضیه، سازمان مرکزی حزب بر آن شد که قوای کمکی نوگرا را از لندن بفرستد. این فرد منتخب، ادوارد کلارک، عضوی از محفل وکلای جوان بود که دهه پیشین متأثر از زمینه‌های دیزرائیلی و نظریه محافظه‌کاری نوچهره بود که از سوی اجتماعات محافظه‌کار محلی به کار برده شد. بقیه عیادت بودند از جان الدون گورست، هنری سیسیل ریکز و همچنین افراد کمتر سرشناس دیگری. نشریه «ایمپریال ریویو» عقاید آنها را ترویج کرد و اتحادیه ملی استراتژی ایشان را ارائه کرد و کلام دیزرائیلی را که هیچ کس همچون طبقات کارگر علاقمند به حفظ نهادهای کشور نیست^۱ را شکار خود قرار داد کلارک از پیش عزم کرده بود تا اذهان را برای نامزدهای توری نظیر «مارکوس بریفورد» آماده سازد. او در سال ۱۸۷۴ در مقام یک سخنران حرفه‌ای انتخابات بود که در انتظار یک کرسی راست بود بعلاوه با هم قطاران خود در لامبث منازعات خود را کرده بود و هم اکنون برای حمایت از چرچیل در ووداستاک آزاد بود.

به محض ورود کلارک به ووداستاک، بارنت به دیدارش رفت و وضعیت کلی را برای او شرح داد و سی‌تن از طرفداران چرچیل را به او معرفی کرد که به ایشان دستور داده بودند به سبب بی‌تجربگی نامزد انتخاباتی‌اش، از برپایی جلسات عمومی اجتناب کنند. تنها با اصرار زیاد کلارک بود که آنها با این امر موافقت کردند. دوروز بعد او به ووداستاک بازگشت و چرچیل را ملاقات کرد «یک مرد جوان تند خو و عصبی مزاج و تا اندازه‌ای ناشی که آشکارا به نظر می‌رسد ابتدایی‌ترین دیدگاه‌ها را نسبت به امور سیاسی جاری دارد.»

روی سخن برودریک، علیرغم تکذیب‌های آتی‌اش به صراحت متوجه کارگران زراعی بود. دستمزدهایشان باید اضافه شود، قوانین مربوط به شکار لغو شود، مسئله حق رأی اهل خانه در استان‌ها عنوان شود و اضافه کرد «هرگز طرفدار

۱. کلارک اشاره می‌کند که دلیونی چارنلی، ای. جی. مارتین، دلیو. هنری، لئونارد سچ ویک (در داستان زندگی من (لندن ۱۹۱۸) از عوامل جنبش و حرکت‌های سیاسی بودند.

اقدامات سوسیالیستی نیستم و در آشوب و ناآرامی هایی که یک طبقه علیه طبقه دیگر برمی انگیزد، شریک و سهیم نخواهم شد» ولی به رأی دهندگان آتش متذکر شد: «در زمان انتخابات با رأی مخفی، آراء شما، آراء خود شماست.» نشریه آکسفورد تایمز این نطق را «نطقی بسیار عالی و برجسته» خواند، در بیان این حقیقت که کشمکش در سیاست امروز بین منافع حاصله از زمین ها یا سود بازرگانی نبود بلکه بین کار و کارگر و سرمایه، کلیسا و سکولاریسم، میانه روی و افراط کاری، جهان نو اصلاح طلب واقع گرا و دنیای قدیم آمان گیر و پر تحمل وی درد بود. خطابه چرچیل ساده و ناشیانه بود که آشکارا، منتج از سیاست های قصر و متکی بر انتظاراتی مبنی بر تمکین و احترام منسوخ بود. اشارات مشخص و نه خیلی هم نامربوط به جریان هتل رندلف شد گرچه شیوه ای ظاهراً دوستانه انتظار می رفت و اکثریت آراء در خود ووداستاک و دهکده کیدلینگتن باشد؛ بقیه دهکده ها در نقطه مقابل منافع بلنهایم بودند. برودریک بر سکوی انتخاباتی اش از طرف جوزف آرک و گودن رادیکال، تولید کننده دستکش در ووداستاک که نیروی کارش عنصری کاملاً مستقل بود، حمایت شد. گودن ریاست اولین جلسه برودریک را بر عهده گرفت و به روند «فرستادن نجیب زادگان جوان به مجلس عوام برای فراگیری روش های معمول جریانات سیاسی» اعتراض کرد. خود برودریک به چهره های متکبر در حال صعود از نردبان ترقی اجتماعی ساختن با سیاست مؤدب استانی حمله کرد اچ. اچ. آسکوئیت جوان، یک داوطلب از آکسفورد حمایت های سازمان را انجام داد؛ و دانشگاه نیز با وجود گلدوین اسمیت به این امر یاری رساند که اسمیت در این زمان تلویحاً «رفتار مغرورانه چرچیل و پیروانش را با زیردستان سرزنش کرد».^۱

گلدوین اسمیت همچنین با تحقیر به خطابه علنی چرچیل اشاره کرد: «اگر او ذهنش را درگیر مسائل سیاسی مهم کرده بود اعم از اینکه آنها را مطالعه کرده بود یا در تشخیص تجربه به کمال دست یازیده و یا برای شرکت در شورای بزرگ ملل مناسب بود، آنها فرصت قضاوت درباره وی را داشتند».

به یقین قضاوت بر اساس عملکرد وی نمی توانست مناسب باشد. کلارک برای

۱. برای خطابه برودریک و داوری های همراه آن آکسفورد تایمز مورخ ۳۱ ژانویه ۱۸۷۴ نگاه کنید، درباره گزارش طولانی حضور جوزف آرک در آکسفورد به تاریخ ۱۸ اوت به همراه ترولد راجرز و گودن از اهالی ووداستاک به ویکی نیوز ۱۹ اوت ۱۸۷۴ رجوع کنید.

سرپوش گذاشتن بر موضوعات، به او آموزش داد و پرسش‌های دوستانه‌ای در مخیله شنوندگان وی نشاند. بود اگر چه کوشش چرچیل برای روخوانی یادداشت‌هایی که در کلاهش پنهان کرده بود، تقریباً بر تلاش‌های کلارک خط بطلان کشید. نطق او بر موضوعات محلی تأکید داشت و تا اندازه‌ای مبین ژست‌هایی به طرفداری از کارگران مزارع بود و بر «خردگرایی کفرآمیز» لیکن کلارک با ایراد یک سخنرانی اوضاع را بهبود بخشید که بعدها چرچیل کسب اکثریت آراء خود را مرهون آن شمرد. کلارک همچنین پیش نویس نطق کوتاه چرچیل را پیش از فرستادن به روزنامه‌های ملی فراهم آورد. اگر سخنرانی این نامزد انتخابات، متهورانه نبود، خطابه انتخاباتی‌اش نیز چنان بود. نطق او به بهبود وضعیت طبقه کارگر نظر داشت به اصلاح‌گرایان افراطی حمله کرد، با غیر دولتی و غیر رسمی کردن کلیساها مخالفت ورزید و قول حمایت از اصلاحات تعریف نشده و یا مشخص در مالیات‌های محلی را داد، درباب اصلاح تدریجی و محتاطانه در حوزه اقدامات صورت گرفته که قبلاً تصویب شده بود، داد سخن داد. بدون اصرار کلارک برای برپایی یک جلسه عمومی احتمال دارد که جو دوستانه‌ای که چرچیل را دربرگرفته بود، آشکارا در مقابلش قد علم کند، به هر حال، نه دستکش سازان رادیکال، نه کارگران زارعی و نه روسنفکران لیبرال مقابل خواست مقام دوک کاری از پیش نبردند با ۵۶۹ رأی در برابر ۴۰۴ رأی پیروز شد.

نتیجه انتخابات، آنهایی را که منتظر تغییری مهم و اساسی با تاتون انتخابات با رأی مخفی بودند، ناامید کرد. دسته‌ای از لیبرال‌ها با بیان یک تقاضا، رنگ‌های خطر را به صدا درآوردند و آن تکرار تغییرات قدیمی جبر و زور علیه نماینده درک بود به نظر می‌رسد خود چرچیل از نتیجه انتخابات متحیر شد. به نامزدش که وی را برای نیل به موفقیت و پشت سر نهادن «رادیکال‌های منفور» تحت فشار قرار داده بود، نوشت که هیجان و ابهامی که در این جریان وجود داشت مرا کاملاً آزرد و ملول کرده..... مغز آدم داغ می‌کند. فردای پیروزی به دیدار پدرش به آکسفورد رفت و به وقت مراجعت به ووداستاک، جمعیت اسب‌ها را از درشکه‌ها باز کردند و ایشان را به داخل شهر بردند. و چنین گفت: «کاری دیگری باقی نمانده جز پرداخت صدی بود که آن را نیز به پدرم واگذار کردم. خوشحال گشتم که خلاص شدم، چون آن

مکان مرا عصبی کرده بود و تنها چیزی که می‌خواستم تغییر کلی صحنه بود.^۱

بخش سوم

اگر نیروی محافظه‌کاری نوین به بازگشت لرد رندلف به وست منیستر کمک کرده بود. مع‌هذا سال‌های ولیه حضورش، از جمله سال‌های یک طفیلی نمونه، جونیورکارتون بود. حتی افرادی که به شدت در پی دنبال کردن یک الگوی پیشرفت در پس چهره یک رهبر جوان بی‌پروا بودند، هیچ ادعایی جز این نکرده‌اند. اگر او و همسرش به هر علتی در سه سال نخستین زندگی زبان زد عام و خاص بودند به خاطر شیوه زندگی بر هزینه و چشمگیرشان بود. و این به واسطه شرایطشان در خور توجه و تأمل نبود ولی درآمد آنها مناسب زندگی اجتماعی و شرط‌بندی خانمان برانداز و سنگین در نیومارکت نبود. در ژانویه ۱۸۷۶، چرچیل، ۵۰۰۰ پوند وام بالا آورد و به قول خود او «آخرین کاری که می‌توانیم با سرمایه‌امان انجام دهیم». او در این مورد نیز همچون دیگر موارد، چهره‌ای شاخص از عصر خود بود. برخلاف وضعیت اواسط دهه هفتاد، حزب پارلمانی توری بیش از پیش در نقش مدافعان دارای و املاک و وضعیت موجود، ظاهر شد. توافقی کلی و خاموش در رجز خوانی‌های آرژانتین و مرامی وجود داشت و سکوه‌های انتخاباتی بسیاری از نامزدهای موفق منجمله سکوی انتخاباتی عضو پارلمانی و وداستاک بر پایه‌ای بنا کرده بود که تغییرات مادی کرده بود! یکی از عقاید نه چندان خوش‌بینانه آن زمان،

۱. نامه جنی جروم به چرچیل بدون تاریخ، CHAR ۲۸/۹۴، و پاسخ‌های مورخ اول و پنجم فوریه، ۲۸/۴

CHAR

۲. نامه چرچیل به جی. جردم مورخ ۲۰ ژانویه ۱۸۷۶، CHAR ۲۸/۵ نامه او در پاییز گذشته حاکی از ۵۰ پوند شرط بندی در نیومارکت است که جایزه‌ای بالغ بر ۵۰۰ پوند را در یک مسابقه می‌برد. زبان‌های وی شرح داده شده‌اند. وام قابل توجه دیگر در سال بعد گرفته شد تأخیر در پرداخت هزینه از ملک همسرش شرایط مالی بحرانی‌ای را پدید آورد.

۳. سرمقاله‌ای در ونتی فیر ۲۶ دسامبر ۱۸۷۴: «افراد مایلند آقای دی‌زرائیلی را ریاکار و عاری از صداقت بخوانند. که مست و سپس این نتیجه را می‌گیرند که برای رهبری حزب توری مناسب نیست - که این طور نیست. توريسم معاصر خودش خالی از صداقت و خلوص است، و فردی که قاطعانه و با جدیت به این اصل اعتقاد دارد نمی‌تواند برای سه هفته بر کرسی دارایی بنشیند... اصل و قانون در نزد محافظه‌کاران ثروت است - مذهب آموزش و قانون اساسی بریتانیا چیزی جز رجز خوانی‌های مفید نیستند.

این بود که وقتی هر دو حزب بر آن شدند تا عقیده‌ای یکسان را ابراز دارند، کارگران ناگزیر از ورود به مسیر دیگری شدند چنان که جمهوریخواهی گرویده بودند و آرزوهای خوش‌بینانه از ما بهترانشان را رها کردند. ولی در همان زمان در اکتبر ۱۸۷۴، جوزف چمبرلین آزرده خاطر، اذعان داشت که کارگران محافظه‌کار انتخابات را به نفع توری‌ها برده‌اند. این امر اشاره به دو سویگی داشت. روزنامه اکونومیست در سال ۱۸۷۵ «به شکل محافظه‌کاری» را مشخص کرده بود: «حتی ممکن است اشکال بیشتری هم داشته باشد: حداقل یکی از آنها نام لیبرالیسم برخورد نهاده است. ولی در اوایل سال ۱۸۷۹، همین منبع اعلام کرد: «دموکراسی توری» از اشکال محافظه‌کاری است که هم‌اکنون در صدر قرار دارد.^۱ به ویژه، بی‌اعتمادی دیزرائیلی به ارتباط هت فیلد ادامه یافت؛ لیکن سالیسبری در کوتاه زمان توریسم وست راستی را به سازش دیزرائیلی فروخت. در اوایل دهه ۷۰ از طرف اتحادیه کارگری و جنبش اجتماعی نوین، کوشش‌هایی در جهت آشتی و مصالحه محافظه‌کاری با منافع کارگری انجام پذیرفت. یکی از دیدگاه‌های آن زمان نیز اشاره می‌کرد بر «تأثیر اخلاق‌گرایی معاصر بر خاموشی زودرس حزب انگلستان جوان»^۲ و با آنکه چنان معماگونه به نظر می‌رسید، طرفداران بالقوه آن پا بر جای ماندند.

بزرگترین دل مشغولی سال ۱۸۷۴، در خصوص احزاب بزرگ، وجود تشابهات بین آنها بود. سر مقاله‌ها یکی پس از دیگری در نشریات به تحلیل ماهیت تمایز بین آنها پرداختند، و ملاحظه کردند که در بسیاری موارد حتی تمایزی هم وجود ندارد، گرچه کمیت پس از سال ۱۸۶۷، این تانیها را در جامعه پر رنگ کرد. در این هنگام بود که لرد لیتون در مواجهه با سرویلیام هارکوت در منزل لرد ریپون تحت تأثیر نوعی امیدواری توأم با عیبجویی در گفتگوی بین افرادی قرار گرفت که تا کنون به عنوان سیاستمداری جدی به ایشان می‌نگریست. اوقات، قبل از آنجا جلسه به شوخی و استهزاء راجع به مسائلی که می‌خواستند از فراز سکوی انتخابات بگویند گذشت. پس از پایان جلسه نیز باز از ته قلب، به تمسخر موارد گذشت که بیان شده بود،^۳ در

۱. نشریه مورینگ پست، ۲۳ اکتبر ۱۸۷۴؛ اکونومیست ۱۵ ژانویه ۱۸۷۵، خارج از چاپ صفحه ۲۱ را ملاحظه کنید.

۲. پال مال‌گرت، مورخ ۲۷ فوریه ۱۸۷۴

۳. کتاب «نامه‌های ادبی و شخصی لرد لیتون» به قلم لیدی بتی بالفورد (لندن ۱۸۹۸)، ۳۱۵. برای اشارات آتی علاوه بر ارجاعات «اکونومیست» نشریه پال مال‌گرت، مورخ ۲۴ نوامبر ۱۸۷۴، ۱۱ اوت ۱۸۷۷ و ارنیزو،

خارج از کشور، مجذوبیت به اندیشه محافظه‌کاری بیشتر بار شد سوسیالیسم در آلمان و سایر جاها و با اوج‌گیری جاه‌طلبی‌های روسیه در سیاست خارجی بود» به گمان بیشتر سیاستمداران صاحب اندیشه حزب خود نبود. او در سطح امور اجتماعی فعالیت می‌کرد که در مطبوعات روز، گزارش‌های وسواس‌گونه و تحلیلی از آن ارائه می‌کردند. و حتی یک ستون‌نویس روزنامه ونیتی‌فیر احساس می‌کرد، هنوز در لندن سال ۱۸۷۴ ناگزیر از آن است تا توجه عموم را به تفاوت بین افرادی که در بالکن گرنیویچ، توت فرنگی صرف می‌کردند و ایتام پیتی و برهنه‌ای که برای صنّار شیرجه می‌زدند و یا به تفاوت بین اخبار ضیافت سلطنتی به افتخار دوشس اونیورو و از طرف دیگر، مرگ و میر حاصل از گرسنگی در شرق لندن جلب کند. به خصوص، چرچیل ضرورتی نمی‌دید تا به اموری فراتر از محافل شام توجه کند. او در عمارت می‌فیر که پدر همسرش پول آن را پرداخته بود، زندگی می‌کرد. مادرش مهمانی‌های بزرگی در کاخ مالبورو در میدان سنت‌جیمز ترتیب داد.^۱ نامه‌های او به همسرش، حاکی از واکنش‌های زیرکانه‌اش به جان‌نو سیاست بود و برای عمر بیست و پنج ساله وی مناسب به شمار می‌رفت. نخستین احساس او از اولین حضورش در مجلس عوام در مسیرش به سنت استیفن نصیب وی گشت: «شنیدم یکی از رشته‌های پایین‌تر از اجتماع که در میان جمع بود می‌گوید که آدم عجیب و غریبی در اینجا حضور دارد» و مسلماً به من اشاره داشت بسیار عصبانی بودم و آرزو داشتم در آن لحظه پادشاه آشنائی بودم و او را به سزای گفتار نامناسبش می‌رساندم. روزی در مجلس عوام به هنگام نطق هانری چاپلین او را ناطقی زبردست و خوب» یافت. اگر چه بخش اعظم زندگی آتی‌اش، به فحاشی و هتاک‌ی به او در محافل خصوصی گذشت. و صحبتش را چنین پایان داد: «من مطمئنم مجلس عوام مکان بسیار دلپذیری خواهد بود» و در نهایت با بی‌دقتی چنین افزود بسیار مسرورم از اینکه بالاخره خود را در آنجا دیدم، همیشه آرزوی بی‌حد و حصری

مورخ آوریل ۱۸۷۴ را ملاحظه کنید.

۱. در نشریه مورنینگ پست، کاملاً در آن باره صحبت شده است، همچنین «نشریات لیدی ناتیلی از فاسلی» صفحه ۲۵۹ را ملاحظه کنید که «برپایی عمل» را در ۱۸ ماه مه ۱۸۷۴ در قصر دوشس نشان می‌دهد، شرح دیگر میهمانی‌های دوشس در قصر مارلبورو میدان سنت جیمز در نشریه مورنینگ‌پست ۲۸ ژوئن، ۶ جولای ۱۸۷۶، ۸ جولای ۱۸۷۶ آمده است.

برای آن داشتم و هم اکنون به سختی می‌توانم این اتفاق را درک کنم.^۱ دیگر، نظر است او به هیچ وجه غیر منتظره نبودند؛ حتی خویشان او در مارجوری بنکز، رادیکال خوانده می‌شدند و دیزرائیلی ایشان را محکوم به «حمایت و چاپلوسی رادیکالی‌ها» می‌کرد. اولین موضوعی که چرچیل درباره آن صحبت کرد، چنین نگرشی را نشان داد. این موضوع درباره تبدیل کردن آکسفورد به کانون فعالیت‌های نظامی بود، بخشی از طرح اصلاحات سال ۱۸۷۲ کاردول که سالیسبری و اوپرون سعی در ممانعت از آن کرده بودند، احیای طرح برسفورد هوپ در ۲۲ ماه مه ۱۸۷۴ اسباب اولین نطق چرچیل را در مجلس فراهم آورد. این سخنرانی به طرح «الحاق سربازان عیاش و نوکران هرزه اردوگاه» به جمعیت دانشجویان آکسفورد که سبب گمراهی‌اشان می‌شد، حمله کرد بی هیچ اشاره‌ای به سختی کار در خط آهن و ناوگان‌های دریایی. احتمال آن بود که مردم به چنین عناصری خوشایند گویند ولی از قدیم این شهر کوچک رویکردی خصومت‌آمیز با منافع دانشگاه داشت و برخلاف ادنیپورو و دوبلین رفتار و سلوک آن منطقه نیاز به چنین تشکیلاتی نداشت. هارکورت به عنوان عضو لیبرال آکسفورد، پاسخی دوستانه داد: «با اشاره بر این نکته که یک عضو خانواده چرچیل نظامیان را محکوم کند و اینکه سخت‌گیری‌ها و انتقادات دیگر وی رنگ و بویی از تعصب طبقاتی داشتند. لرد مایور از دوبلین از بابت اشاراتی که به شهر زادگاهش شده بود، شکایت کرد. دیزرائیلی نامه‌ای ویژه در تحسین سخنرانی چرچیل به دوشس نوشت و همچنین در نامه‌هایی که هر شب بنا بر وظیفه به ملکه می‌نگاشت توجه وی را به جسارت و بی‌پروایی تأثیرگذار جلب کرد؛ پاسخ دوشس حاکی از ترسش به خاطر بی‌احتیاطی و بی‌خردی و عدم اعتدال و میانه روی در پسرش بود. در آکسفورد، دانشگاه سخنرانی را بسیار «احمقانه» دید و سهواً گفت: «چرچیل خود را به قصر منجلاّب و زوال انداخته بود». و همان گونه که دشمن دیرینه او نشریه آکسفورد تایمز منعکس کرد، عقیده و نظر طبقه متوسط در شهر مورد بی‌حرمتی واقع شد و احتمالاً این همان تأثیری بود که چرچیل تمایل داشت بگذارد و پس از آن با خیالی فارغ آسود. همسرش، حضور او را در این زمان «ظاهری و فورمالیته» توصیف می‌کند و در اوایل سال ۱۸۷۵ بود

۱. نامه چرچیل به جی. جروم، ۵ ۶ مارس ۱۸۷۴، CHAR ۲۸/۴

که فقط دو مورد کم اهمیت را مطرح کرد و (به اشتباه) با اشاره انتقادآمیز اُکانرپاور به دوک اول مالبورو مخالفت کرد. احتمالاً نمادی‌ترین حضور او در وست منیستر، موضوعی بود که در ماه مه ۱۸۷۶ مطرح کرد: «اینکه توجه مأمور دولت اخیراً به وضعیت نامناسب او اسفناک خانه‌های کارگری جلب شده بود و اینکه آیا او در نظر داشت، هر اقدامی برای تحویل این خانه‌ها به اسب‌ها و سواران آنها که بیشتر هم مناسب حالشان بود انجام دهد.^۱

تنها نطق دیگر چرچیل که اذهان را به سوی خود جلب کرد، مناظره‌ای بود که یک سال پیش‌تر با ستاره‌فروزان رادیکال‌ها، سرچارلز دیلک انجام داد که درباره انجمن‌های شهری اصلاح شده بود و نظری خاص به ووداستاک داشت. دیلک قبلاً در اینبار به او هشدار داده بود و این تبادل نظر بیشتر به صورت یک نمایش عمومی به خاطر سرگرمی مردم بود. چرچیل در آن مناظره دوست نزدیک خود پرنس ولز را به همراه آورد. دفاع پرشور و نشاط چرچیل از شهردار رشوه خوار ووداستاک و ادعاهای او دربارهٔ عدم وابستگی و استقلال ساکنین ووداستاک در مطبوعات آکسفورد که به انجمن شهر به ظاهر بسته ووداستاک، می‌تازید، بازتاب‌های بسیار داشت و نشریه پال مال گزت سرمقاله‌ای بلند و تند، با تأکید بر فرهنگ سیاسی چاپلوسانه ووداستاک منتشر کرد. طنز چرچیل در خود ووداستاک که دوک با تلاش بسیار رأی دهندگان چرچیل را با رشوه و هدایای فراوان برای جانبداری از او به تنگ آورده بود - حتی زمانی که مالبورو و پسرش میانه خوبی با هم نداشتند - کم تقدیر نمی‌شد.^۲ به همراه موضوعات دیگری که در دست گرفت - دانشگاه

۱. هسارد ۳ (Hansard) ccxxix صفحه ۶۷۲ و پال مال گزت مورخ ۱۲ ماه مه ۱۸۷۶ را ملاحظه کنید. (صفحه خانه‌های کارگری در در وضعیتی اسفبار باقی ماندند. نشریه تروت ۷ فوریه ۱۸۷۸ را ببینید) یکی دیگر از موارد که در آوریل ۱۸۷۸ درباره آن اقدام گرد درباره مالکان دسته سگ‌های شکاری بود که فکر می‌کرد، پرداخت مالیات پایین‌تری به خزانه‌داری ملحق شدند (هسارد ccxxxix۳ صفحات ۱۱۵۸ و ۱۱۶۰) کارشکنان ایرلندی خوشحالی این را پذیرفتند. ادانل سعی کرد این مورد را یک مورد طبقاتی کند و پارنل «از منافع خود سگ‌ها» سخن راند در تصحیح اشاره اُکانرپاور از سوی خودش. به اشتباه گفت که مارلبورو عنوان و لقب خویش را به واسطه پیروزی بلنهایم نرفته بود.

۲. نشریه پال مال گزت. ۳ ژوئن ۱۸۷۵، آکسفورد تایمز، ۵ ژوئن ۱۸۷۵، برای حملات ب انجمن شهر ووداستاک همانجا را ببینید، ۱۶ ژوئن ۱۸۷۵، ۲۳ ژانویه ۱۸۷۵، ۹ سپتامبر ۱۸۷۶ و یک سری گزارش‌ها در نوامبر و دسامبر ۱۸۷۶. همچنین نامه آر. بی. بی. هاوکینز را به چرچیل مورخ ۲۲ دسامبر ۱۸۷۵ ذکر شده در چرچیل

آکسفورد، مالکان سگ‌های شکاری، ساکنین خانه‌های کارگری — مناظره ووداستاک او را مدافع نه چندان وزین، سبک‌سر و احمق طبقات ممتاز سیاست و اجتماع معرفی کرد. تا سال ۱۸۸۰ موضوعات مورد حمایت او در پارلمان، گزارش به خط مشی فراتوری داشت دفاع او از آرامش حاکم بر کشور به یمن تأثیر مرفیوزگونه محافظه‌کاران، حمایت فراوانی را در محفل شام سالیانه کشاورزی ووداستاک در سال ۱۸۷۵ برای او به ارمغان آورد و به نظر می‌رسد که اشتیاق شخصی او را در این محفل به خوبی نشان داده است. به هر ترتیب، تشریک مساعی او با دیلک در برگزاری مناظره اشاره‌ای به تمایلات دیگری دارد و شناخت افرادی که معاشران سیاسی چرچیل را تشکیل می‌دادند، تسریع می‌کند. شرح حال نویسان و خانواده او بر شوق و اشتیاق دیزرائیلی نسبت به این نهال نارس خانواده دوک تأکید بسیار ورزیده‌اند. لیکن نخست وزیر با دین سرفصل نامه چرچیل به روزنامه تایمز در جولای ۱۸۷۵ بسیار عصبانی شد. این نامه به مقدمات رسمی امساک‌گونه بازدید پرنس ولز از هندوستان حمله کرده بود؛ گرفتاری که چرچیل از جانب برادرش بلند مورد درگیر آن شده بود. بعدها دیزرائیلی احساس کرد چرچیل از او ناراحت است چون که مقام دوم وزارت دارایی را کسب نکرده بود (که این امر آشکارا وضعیت مالی آشفته او را سامان می‌داد). شماری چند از تماس‌ها سیاسی پیشین چرچیل کمتر در خور احترام و اعتنا بودند، حتی قبل از بازگشت به پارلمان، با لاوشیر خوشگذران، رادیکال و یک عیج‌جو و آدم منفی حرفه‌ای و — از همه مهمتر — سردیر نشریه «تروت» شامو‌ناهار صرف می‌کرد. یکی از پر سر و صداترین دوستی‌های او، دوستی‌اش با دیلک بود (چهره‌ای که زندگی‌اش، شباهت بسیار به زندگی چرچیل داشت). چرچیل در ابتدای حضورش در پارلمان، دیلک را چنین برای همسرش توصیف کرد «یک رادیکالی افراطی وحشتناک که تا حال دیده‌ای» اگر چه در عید پاک مال ۱۸۷۵ در مسافرت به فرانسه ملاقاتی دوستانه با یکدیگر داشتند و دیلک قول داد تا چرچیل را به دیدار «گمتبا» ببرد. او چنین کرد و «گمتبا» از او خوشش آمد که وی را برای صرف صبحانه نیز دعوت کرد و هنگامی که چرچیل رو به سوی گمتبا کرد و از او در کمال ادب پرسید: «آیا برایتان مسئله‌ای نیست که به من بگوید

لدرو - رولین که بود» میزان و سایر میهمانان را شگفت زده کرد. فقط دو سال چرچیل را منشاء فعالیت سلطنت طلبان فرانسه در نظر آورده بودند که آماده سرنگونی جملگی گروه چپ در پاریس بود^۱

این یک واقعه بسیار مهم بود و شخص دیلک، برای چرچیل که یک تازه کار سیاسی بود. منشاء نفوذ و تأثیر بود. دقیقاً در این زمان، او محافظه کاران به خاطر دلسرد کردن گزارشگران و در درون حزب و همچنین به خاطر نادیده انگاشتن توده ها، حمله کرد.^۲ دیزرائیل، بعدها، چرچیل سال ۱۸۸۰ را به عنوان «دیلک آبکی» خواند؛ نکته ای که بسیار گویا و رسا بود.

پس از مسافرت به پاریس ایشان اغلب با یکدیگر غذا صرف می کردند؛ و از طریق دیلک، دوستی از توری های متری بود که چرچیل با خویشاوند آتی اش گورست دوست شد. (دیلک همچنین با معرفی او به مهاراجه ها، علاقه به هند را در وی برانگیخت). بعلاوه دوستی دیلک با گمتبا او را به سوی خط مشی ای مثبت در خصوص مسائل شرق سوق داد. این تأثیر با توجه به این حقیقت که دوک مالبورو در سال ۱۸۷۶ سیاست اعتدالی مخالف دولت را در خصوص سببیت و بی رحمی های بلغاری ها اتخاذ کرد، تشدید شد، چون دوک مالبورو چنین احساس می کرد که دیزرائیلی از قبل می بایست رویکردی صریح و بدون ابهام در این قضیه اتخاذ کرده باشد.^۳ چرچیل همیشه نزد دیلک آن رهبرانی از فرش را که دوست نداشت (بخصوص دربی) را تعییح کرده بود؛ در سال ۱۸۷۸، او قضیه شرق و مراودات لیبرالی اش را به عنوان اهرمی که کار بست تا از بطن آنها شورشی بر پا

۱. نامه چرچیل به جی. جردم، چهارشنبه (مارس ۱۸۷۴) CHAR ۲۸/۴ و ۲۸ اکتبر ۱۸۷۳، ۹ نوامبر ۱۸۷۳، CHAR ۲۸/۲ همچنین عنوان «دیلک» به قلم گوین و تاک ول. صفحه ۲۲۹.

۲. دیلک و هیئت موکلانش را در ۲۴ ژانویه ۱۸۷۶ ملاحظه کنید درباره غیبت و عدم حضور محافظه گرایی مستقل در طرف خودشان در مجلس... لرد لیتون پس از اینکه از لباس لیبرالی به محافظه کاری درآمد، محافظه گرایی را چنین تعریف کرد که برای «هدف ایده آل خود، توده ها را به لحاظ شخصیت و احساسات به سطحی ارتقا می دهد که محافظه گرایی آن را در طبقه اشراف می جوید». اگر آن محافظه کاری بود، پس او یک محافظه کار بود، ولی او نشانه های کمی از محافظه کاری حقیقی را در دولت فعلی می دید». مورنینگ پست، ۲۵ ژانویه ۱۸۷۶

۳. سخنرانی او را در ضیافت شام عمومی ووداستاک ملاحظه کنید، نقل شده در مورنینگ پست ۲۹ سپتامبر ۱۸۷۶.

دارد. و این امر پس از یک تغییر و تحول کلی در شخصیت و جایگاه اجتماعی وی بود که به طور قاطع جهت‌گیری سیاسی وی را نیز تغییر داد، لیکن او قبلاً ناشکیبایی‌ها و عدم بردباری خود را نسبت به رهبرانش نشانه داده بود تمایلی برای شناسایی و تصدیق توانائی‌هایش (اگر چه هنوز به عنوان توانایی‌هایی شاخص و در خور توجه ظاهر شده بودند) و نیز علاقه به ایجاد یک گروه مستقل سیاسی.

در این سال‌ها، زندگی اجتماعی چرچیل حول و محور مهمانی‌ها و ضیافت‌های «می‌فر» و مراودات وی در اجتماع ممتاز پارسی می‌چرخید: یک دوره فعالیت که به شیوه‌ای دلپسند در خاطرات دوران ادوارد هفتم و شرح حال پر طرفدار محبوب دوران اخیر جز به جزء شرح گردیده است و در همان زمان در بولتن‌های روزنامه‌ها نیز ضبط گردید. اگر چه گاه‌گاه نام آنها در ضیافت‌های خستگی‌ناپذیر و مداوم لیدی سالیسبری به چشم می‌خورد. چرچیل‌ها، به طور کلی به همشینی‌ها و مجالست‌های دوستانه و کمتر سیاسی می‌پرداختند چرچیل همیشه تمایل به محافل اشرافی دور و بر روچیلدها داشت که با ایشان وقتی بچه‌ای در رورند دمرز بود آشنا و دوست گشت (که با همچنان درباره وفاداری یهودی‌ها که بسیار وی را تحت تأثیر قرار داده بود سخنی رانده بود حقیقتاً هیچ فد دیگری برای ملاقات در همسایگی آنها وجود نداشت) به هنگام اقامت در آستن کلنیتن در سال ۱۸۷۳ به نامزدش چنین نوشت: «همانند مکان‌های یهودیان این خانه هم خانه فوق العاده‌ای برای خوردن هر نوع غذا است. باید اقرار کنم من چنین خانه‌ای را بیشتر دوست دارم».^۱ خانواده‌های روچیلد، هنریشه، کوهن، وردیمر و بیسکونثیم دوستان صمیمی وی گشتند و صمیمی هم باقی ماندند. گر چه در اوای دهه ۷۰، او در زمره دار و دسته پرنس ولز شناخته شد؛ و در این محفل، رسوایی و آبروریزی بسیار مهلک و خطرناک بود. در اوایل سال ۱۸۷۶ هم چرچیل و هم برادرش آشکارا درگیر چنین رسوایی شدند. این حقیقت که همسر لرد ایلسفورد وقتی شوهرش به همراه پرنس ولز در هند بسر می‌برد، روابط نامشروعی با بلندفورد برادر چرچیل بر هم زده بود، حادثه‌ای حزبی و نه چندان در خور توجه بود، آنچه مهم بود آمادگی بلندفورد

۱. نامه دمرز به دوشس، ۱۹ مارس ۱۸۶۷ (بلنهایم A/IV/۹)؛ چرچیل به جی. جروم، ۱۶ دسامبر ۱۸۷۳، ۲۸/۳.

برای به راه انداختن یک رسوایی آشکار بود و آن اینکه رابطه پرنس را با این خانم آشکار ساخت و زمینه را بای طلاق آماده می ساخت. چرچیل با تمام توان در این جریان مداخله کرد و بر آن شد تا لرد ایلسفورد را از طلاق باز دارد. روش او همانگونه که مشخص است تهدید پرنسس ولز به انتشار نامه های همسرش به لیدی ایلسفورد بود مگر آنکه پرنس از بروز طلاق جلوگیری می کرد. در این جریان، او برای بازداشتن بلندفورد از اقدام به طلاق و ازدواج مجدد سیاست خانواده را در این راستا به انجام رساند و روش و تاکتیک مرسوم خانواده را که همانا پرخاشجویی و پرخاشگری با خشونت تمام را به کارست عواقب با پیامدهای حاصله از این جریان هرگونه راه حلی را غیر ممکن ساخت: با به میان آمدن لرد هارتینگتن به عنوان حاکم، قضیه بعد سیاسی هم گرفت و از آن پس مناسبات چرچیل با لرد تیره باقی ماند. آنچه در آن هنگام اهمیت داشت آن بود که اعمال نادرست او در حکم یک خودکشی اجتماعی بود. آمیزه شرارت همراه با تهدید در دوئل با پرنس یک تخریب نفس ارادی بود.^۱ تا زمان محکمه طلاق در ۱۸۷۸ و انجام تبانی و سبک زندگی لرد ایلسفورد که نشان می داد نوازندگان دوره گرد و سیاهپوست، را در خانه ای در بوگنور گرد آورد جایی که بانوان در آنجا با کلاه های اسموکینگ گرد اتاقی می رفتند، عوام کل قضیه را انکار می نمودند.^۲ ولی در اوایل ماه مارس ۱۸۷۶، ونیتی فر اشارات سر بسته و مهمی به وضعیت لرد و لیدی بلندفورد در این جریان ناخوشایند و ناپسند نمود. در ماه آوریل، پس از آنکه بحران ها در خاندان سلطنتی فور خوابید، چرچیل برادرش را در سفر به بلژیک همراهی کرد. ذکر این نکته در اینجا ارزشمند است که در حقیقت دخالت وی در این جریان بیش از جانبداری از برادر، مانع تراشی بر سر راه میل بلندفورد برای طلاق بود. اگر وی به هر ترتیب و از

۱. برای آگاهی از گزارشی در این راستا، از نقطه نظر چرچیل به قلم آر. اس. چرچیل، همانجا فصل ۲ و اسناد کتاب راهنما را ملاحظه کنید. همچنین کتاب «جنی» ای لزلزلی زندگی لرد رندلف چرچیل (لندن، ۱۹۶۹ و ادواری ها در عشق (لندن ۱۹۷۲) فصل ۸ و چرچیل و میشل، فصل ۴ را ملاحظه کنید گزارشات مربوط در Mss. A/IV پلنهایم است نامه ای از لیدی ایلسفورد در همان زمان به مادرش اشاره به این نکته دارد: «لرد رندلف چرچیل بسیار معقول و فهمیده است و بهتر از من می داند که چه کار را باید انجام دهد.» (نقل شده در دعوی حقوقی بازگو شده در پال مال گزت. ۲ ژوئیه ۱۸۸۵)

۲. پال مال گزت، ۳ ژوئیه ۱۸۷۸ را ملاحظه کنید.

جانب شخصی ناآگاهانه عمل کرده بود به خاطر والدینش و لیدی بلندفورد بود.^۱ هنگامی که رندولف چرچیل برای استراحت به آمریکا رفت، تلاش‌ها از جانب دوک برای آشتی با پرنس انجام گرفت. معذرت خواهی که بلافاصله درباره آن به توافق رسیده بودند و به طور درخور و مناسب توسط رندلف از «سارتوگا» امضاء گردیده بود سبب التیام و خاموشی احساسات برانگیخته نشد و چرچیل‌ها

۱. بلندفورد در این مرحله با شدت وحدت خواستار طلاق بود نامه بی نظیر او را که در دلبیو. اس. چرچیل نوشته آر. اس. چرچیل، همانجا بخش اول، صفحات ۶-۳۵ نقل شده است ملاحظه کنید: «امیدوارم بیش از این خود را درگیر ماجرا نکنی برادر- همانگونه که خودت هم میدانی به میزان زیادی تو مسئول هستی چرا که برای ممانعت از آ. برای امر طلاق اصرار خواهی کرد و تحت شرایط کنونی این باعث بگومگو و دعوا می‌شود گرچه باید به ادیت بگویم که جلوگیری از سرپایی محکمه طلاق، اصلاً ارزش ندارد... در ضمن یک چیز به من ضربه می‌زند. اگر چه آ. قضایا را فقط به آن صورتی که بین او و ادیت است رها کند من فقط منتظر خواهم شد تا والا حضرت از سفر بازگردد و در صحنه ظاهر شود- و پس اگر آ. سعی کرد مرا بکشد تا آخر از خود دفاع می‌کنم و اگر من جان سالم بدر بردم والا حضرت را حتی اگر لحظه‌ای به حیاتش باقی مانده باشد، گوشمالی خواهم داد و همه چیز را در راهروهای اداره پلیس حل خواهیم کرد.